

بستر طبقاتي تحولات سياسي در ايران

contact@korosherfani.com

کورش عرفاني

مبارزه در هر جامعه اي در يك بستر طبقاتي شكل مي گيرد. رويارويي هاي سياسي بازتابي از کشمکش هاي طبقاتي درون جامعه است. درك پيچيدگي هاي واقعيتهاي سياسي جامعه، بدون شناخت دقيق بافت و روابط طبقاتي ناممکن است. شدت و راديکاليزم تلاشها براي کسب قدرت سياسي نمودي است از شکاف کم يا زياد بين طبقات اجتماعي. هر چه نابرابري اجتماعي بيشتري باشد، به طور نظري، تمايل طبقات محروم به رهايي از فقر و فلاکت قويتر و مبارزه ي آنان راديکالتر است. طبقات برتر که از اين واقعيتهاي مطلعند دائم براي خنثي کردن راديکاليزم مبارزاتي اين طبقات کهنتر تلاش مي کنند. دستگاه حکومتي به عنوان ابزار اداره ي جامعه، مسئوليت اين مهم را بر عهده دارد. از طريق تبليغات، کار فرهنگي، وابسته سازي اقتصادي، ممانعت از رشد اجتماعي طبقات محروم، سرکوب، ارباب، اختناق و ...

آيا اين کليات در مورد ايران نيز صادق است؟ وضعيت طبقاتي جامعه ي ايران چگونه در مبارزه ي سياسي موجود بازتاب پيدا مي کند؟ صف بندي هاي طبقاتي کنوني چگونه هستند؟ آيا طبقه ي متوسط در سالهاي پس از انقلاب به عنوان يك قشر مدافع نظام عمل کرده است؟ آيا روند تحول طبقه متوسط بيانگر شانس تحول سياسي در آينده ي ايران نيست؟ مقاله ي حاضر تلاش دارد که به بررسي نقش روابط طبقاتي بر مبارزات سياسي تغيير آفرين در ايران بپردازد.

* *

مفاهيم پايه اي :

در اين نوشتار از اصطلاحاتي استفاده مي کنيم که تعريف مهمترين آنها بدین شرح است :
طبقه اجتماعي : مجموعه اي از افراد جامعه که داراي شرايط مشابه اقتصادي، اجتماعي، سياسي و فرهنگي هستند و نسبت به ساير مجموعه هاي اجتماعي داراي موقعيت خاص و متمايز کننده ي خود هستند.

طبقه اجتماعي مي تواند در دل خود چند **قشر اجتماعي** همگون را با برخي تفاوت هاي سطحي در بر گيرد. در اين مورد همچنين از **لايه اجتماعي** نيز نام مي برند. رويارويي بين طبقات در جهت منافع شان به عنوان **مبارزه ي طبقاتي** شناخته مي شود. مبارزه ي طبقاتي مي تواند در جهت حفظ و تحکيم **موقعيت طبقاتي** و يا در جهت تغيير آن باشد.

طبقات برتر و مرفه تلاش مي کنند موقعيت طبقاتي خویش را استوار و بدون تغيير نگه دارند. طبقات کهنتر و محروم در پي آن هستند که جايگاه طبقاتي خویش را تغيير داده و بهبود بخشند.

مبارزه اي که هدفش پايان دادن به روابط نابرابر طبقاتي است را **مبارزه ي ضد طبقاتي** مي نامند.

ساختار طبقاتي عبارتست از سلسله مراتب بين طبقات اجتماعي و روابط بين آنها.
روابط طبقاتي عبارتست از کنش و واکنش طبقات اجتماعي به نسبت منافع و عملکرد يکديگر.

جايگاه طبقاتي فرد به موقعيت نسبي طبقه اي برمي گردد که فرد خود را در آن مي يابد.
ديدگاه طبقاتي به ويژگي هاي اجتماعي، سياسي و فرهنگي بر مي گردد که فرد، بواسطه ي جايگاه طبقاتي اش، در نگاه خود نسبت به مسائل دارد.

برخلاف برخي نگرش هاي جبرگرايانه، همه ي اعضاي يك طبقه محکوم نيستند که يك ديدگاه طبقاتي مشابه و متناسب با طبقه اي که بدان تعلق دارند داشته باشند. فرد بواسطه ي

شعور اجتماعی خویش می تواند از دیدی که مرتبط با پایگاه طبقاتی اش نیست دفاع کند. هر چند این امر به طور تجربی شامل اکثریت اعضای یک طبقه نمی شود.

منطق طبقاتی : جامعه ی طبقاتی بر اساس روابط حاکم بر سلسله مراتب طبقات اجتماعی بنا شده است. طبقات برتر که بخش اندکی از جمعیت جامعه را تشکیل می دهند اکثریت ثروت جامعه را در دست دارند. طبقات کهنتر که اکثریت مطلق جمعیت کشور را شکل می دهند باید به حداقل ثروت های اقتصادی بسنده کنند و برای بقای خود نیروی کارشان را در اختیار طبقات برتر بگذارند. این رابطه ی غیر انسانی که مبتنی است بر تلاش اکثریت برای تامین رفاه اقلیت منطق طبقاتی را محتوا می بخشد.

کلیات ساختار طبقاتی در ایران

ساختار اجتماعی در جامعه ی ایران بعد از انقلاب وارث ساختار طبقاتی قبل از انقلاب شد. پیش از انقلاب سه طبقه ی عمده با افشاری به عنوان زیر مجموعه در درون خود این ساختار را شکل می دادند : 1- طبقه ی برتر متشکل از قشرهای دربار و درباریان، نزدیکان به دربار، سرمایه داری نوین وابسته، سرمایه داری ملی و سرمایه داری سنتی، فئودال ها 2- طبقه ی متوسط متشکل از افشاری که درآمدشان به آنها اجازه استفاده از رفاهی نسبی را می داد مانند کارمندان، نظامی ها، معلمان، کسبه خرد، ... 3- طبقه ی محروم : متشکل از افشار حاشیه نشین مهاجر، کشاورزان، بخش اعظم کارگران، مستضعفین و محرومان و ...

تغییرات عمده ای که بواسطه ی انقلاب در دو دهه گذشته در این ساختار طبقاتی حاصل شد بدین شرح است :

- بخشی از طبقه ی حاکم گذشته به خارج از کشور آمد
- بخش دیگر در ایران جایگاه خود را حفظ کرد
- یک قشر جدید حکومتی به طبقه ی حاکم پیوست
- طبقه ی متوسط آن زمان متلاشی شد،
- 0 بخشی از طبقه ی متوسط آن زمان به خارج رفت،
- 0 بخشی از آن دچار فقر شد و به درون طبقه ی پایین فرو ریخت
- بخش کوچکی از طبقه ی پایین سابق به طبقه متوسط راه یافت
- بخش مهمی از طبقه پایین در جایگاه تاریخی خود باقی ماند.
- وضعیت عمومی افشار محروم به مراتب بدتر از زمان قبل از انقلاب شد

مجموعه ی این تحولات سبب شد که تا حدی ترکیب اجتماعی درون هر طبقه تغییر کند اما شکل بندی روابط طبقاتی جامعه دست نخورده باقی ماند :

- 0 یک طبقه ی برتر که بخش اعظم ثروتهای جامعه را به اضافه ی قدرت سیاسی و نظامی در دست دارد. این طبقه کمتر از 5 درصد از جمعیت را شکل می بخشد و بر اساس برآوردها بیش از 80 درصد ثروت را در اختیار دارد.
- 0 یک طبقه ی متوسط که متشکل از افشار اجتماعی نه ثروتمند و نه خیلی فقیر است. این طبقه رفاه محدود و نسبی خود را مدیون پذیرش منطق نظام حاکم و خدمت در راه آن می باشد. طبقه ی متوسط بخش مهمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهد بدون آنکه اکثریت را شامل شود.
- 0 یک طبقه پایین که از رفاه محروم است و در زیر خط مطلق یا خط نسبی فقر قرار دارد. این طبقه، اکثریت جامعه ی ایرانی را تشکیل می دهد.

بدین ترتیب در 25 سال گذشته، هر چند بافت درونی طبقات قبل از انقلاب تا حدی تغییر کرده اما شکل بندی کلی آن حفظ شده است. ضمن آنکه باید دانست که این ساختار طبقاتی با اندک تغییراتی نزدیک به یکصد سال است دوام آورده است. نه نهضت مشروطیت، نه محو سلطنت قاجار و فرا رسیدن سلطنت پهلوی، نه جنبش ملی شدن نفت و نه انقلاب سال 57 نتوانست این صورت بندی را دگرگون سازد. تنها تغییراتی مربوط به کمیت و ترکیب تشکیل دهنده ی هر طبقه و برخی جابجایی های مقطعی مشاهده می شود. اما شکل ساختار،

ترکیب عمده ی طبقه برتر و به خصوص منطق نابرابر حاکم بر کل ساختار طبقاتی همچنان پا برجا مانده است.

آنچه امروز در جامعه ی ایران می گذرد نه تنها تداوم این ساختار تاریخی، که تشدید خصلت های نابرابر و غارتگر آن می باشد. روابط طبقاتی در ایران هرگز تا این حد فاجعه بار نبوده است. انباشت ثروتها در دست یک اقلیت متعلق به طبقه ی برتر به مرحله ای رسیده است که در حال حاضر تنها 3 درصد از افراد 70 درصد از ثروت جامعه را در اختیار دارند. بر چنین بستری است که درک عمیق مبارزات سیاسی کنونی ممکن می شود.

بستر طبقاتی روندهای سیاسی

در جامعه ی دارای طبقات اجتماعی، فعالیت سیاسی از ماهیت طبقاتی برخوردار است. هر فرد یا نیروی سیاسی که وارد صحنه می شود، به گونه ای آگاه یا نا خود آگاه، از منافع طبقه ای مشخص دفاع می کند. زمانی که یک نیرو دانسته عمل می کند حرف از «آگاهی طبقاتی» می رود و زمانی که نیرویی نادانسته به کنش می پردازد بحث از «ناخودآگاه طبقاتی» مطرح است. نتایج این دو البته یکی نیست.

کسب آگاهی طبقاتی تابع شرایط ذهنی اعضای هر طبقه است، یعنی درک آنان از شرایط مشخص حیات اجتماعی شان. هر چه یک طبقه، بیشتر به دانش مجهز باشد، شانس کسب آگاهی طبقاتی نیز بیشتر می شود. به همین دلیل، طبقات برتر نه فقط از ثروت مادی برخوردارند، بلکه از ثروت فکری نیز بهره برده و از منافع طبقه ی خویش بهتر و موثرتر استفاده می کنند. آگاهی طبقاتی عبارت است از درک جایگاه و توانایی های طبقه ی خود در ساختارهای قدرت: قدرت اقتصادی، قدرت اجتماعی، قدرت سیاسی و قدرت فرهنگی.

هر چه اعضای طبقه بر این ساختارها بیشتر شناخت داشته باشند استفاده ی از آنها برای حفظ و گسترش منافع طبقه شان راحت تر است. در مقابل، هر چه یک طبقه از فقر مادی بیشتری رنج برد، فقر فکری اش نیز افزایش می یابد. طبقات محروم جامعه به دلیل فقر فرهنگی خود نمی توانند مکانیزم های ساختارهای مختلف قدرت را خوب شناخته و از آنها به نفع منافع خویش بهره گیرند. بدین ترتیب، نابرابری طبقاتی فقط مادی و اقتصادی نیست، فکری و فرهنگی نیز هست. بر اساس یک پژوهش بر روی زندانیان معتاد یک مرکز «بازپروری» در کرمانشاه در میان افراد مطالعه شده «65 درصد آنها قبل از دستگیری بی سواد بوده اند».¹ طبقات برتر مجهز به آگاهی طبقاتی منظم، کار شده و نظریه بندی شده هستند. زیرا آنها هستند که دستگاههای تولید فکری را در اختیار دارند. دانشگاهها و مرکز پژوهشی در خدمت آنهاست و روشنفکران درون دستگاه های نظام به تولید دانش و یافتن راهکارها برای سیستم حاکم مشغول هستند. این نهادهای پژوهشی یا مشاورتی راهیافت های مشخصی را برای تثبیت روابط طبقاتی و مدیریت آن می یابند و به دستگاه های اجرایی ارائه می دهند. این دستگاه ها نیز به نوبه ی خود راه حل های مادی یا فکری را در جامعه بکار می گیرند تا ساختار طبقاتی به حیات و بقای خود ادامه دهد. با فرا رسیدن فن آوری های نوین مانند اینترنت و ماهواره، دست طبقه ی برتر بسیار بازتر شده و در کادر «جامعه اطلاعاتی» مهارت های تازه ای را بر کنترل افکار عمومی سوار می کنند.²

بدین گونه، سیستم، یا در مورد ایران «نظام»، بر اساس یک منطق طبقاتی عمل می کند و دستگاه های فکری و اجرایی آن، مسئولیت تقویت و تثبیت این منطق را بر عهده دارند. منطق طبقاتی حاکم در ایران بسیار روشن است: اکثریت باید در محرومیت مطلق یا نسبی زحمت بکشند تا اقلیتی با بهره بری از زحمت آنان از رفاه مطلق بهره برد. این منطق که به طور ماهوی با اصل برابری انسانها در تضاد می باشد زاینده ی نظامی است که از آن به عنوان «نظم طبقاتی» نام می برند. نظم طبقاتی عبارتست از مجموعه ساز و کارها و قانونمندی هایی که کارکرد و تداوم ساختار نابرابر طبقاتی جامعه را تامین و تضمین می کند. در جامعه ی نابرابر، پدیده ی سیاست در حول محور حفظ یا تزلزل این نظم می چرخد. طبقات برتر خواهان

¹ http://www.elib.hbi.ir/persian/AIDS_EBOOK/PRISONERS.htm

² http://www.irandoc.ac.ir/ETELA-ART/19/19_1_2_1.htm

حفظ نظم طبقاتي هستند و طبقات كهتر خواهان زير سئوال بردن آن. از اين روي، طبقات برتر با تصاحب قدرتهاي چهارگانه - اقتصادي، اجتماعي، سياسي و فرهنگي - تلاش مي كنند در جهت حفظ اين نظم عمل نمايند. تسلط آنها بر اين قدرتها باعث مي شود كه با وجود اندكي شمارشان، بتوانند بر اكثريت عظيم جامعه سلطه داشته باشند. از همين روي، درك مبارزه ي سياسي در جامعه طبقاتي بدون فهم شكل بندي سلطه ي طبقاتي در آن ناممكن است. براي حفظ اين نظم طبقاتي، طبقه ي برتر به طرق مختلف عمل مي كند :

□ بهترين ضمانت امنيتي براي ساختار طبقاتي نابرابر اين است كه طبقات محروم خود باور دارند اين نابرابري كه بر آنها تحميل شده، عادي، طبيعي، بديهي، قضا و قدر، شانس، اراده ي الهي، خواست خدا و ... است. چه در اين صورت هرگز به دنبال زير سئوال بردن آن بر نمي آيند. در واقع اين باورسازي، عميق ترين درجه ي تضمين امنيت ساختار طبقاتي است. يعني فرد در بستر روانشناختي فردي خود اخته شده است. اندیشه اش را خلع سلاح کرده اند. او را مجهز به باوري کرده اند كه به طور اصولي حتي به فكر درافتادن با نظم طبقاتي نيافتد و چنين چيزي را به ذهن راه ندهد. طبقه ي برتر براي انجام اين كار به ابزارهاي فراواني روي مي آورد. مذهب يكي از آنهاست. با ترويج مذهبي سازشكار كه انسانها را تابع يك اراده ي فرا انساني به عنوان اراده ي الهي قرار مي دهد، فرد، كه در مذهب از او به عنوان «بنده» نام مي برند، باور مي كند كه جاگاه سراسر فقر و فلاكتش بازتابي است از خواست خدا. آن هم خدايي كه به عنوان «رحمان»، «رحيم»، «بخشنده» و ... معرفي مي شود. چنين خدايي اصلا شك بر نمي انگيزد كه شايد شريك دزد و رفيق قافله باشد. سنت مذهبي، حق شك را از فرد سلب مي كند و مباحثي مانند «كفر» و «شرك» و مجازات هاي وحشتناك مربوط به آن، فرد را از تشكيك و پرسش گري دور مي كند. روحانيت، مسئول ترويج اين مذهب تخديرگر است و در ازاي اين خدمت شايان به سيستم، حق دارد از مواهب آن استفاده كند. موضوع زماني بيش از بيش آشكار مي شود كه مانند مورد ايران بعد از انقلاب، بخشي از روحانيت، خود جزئي از طبقه برتر شد. روحانيت بدین گونه از «فشر در خدمت طبقه ي برتر» خارج شده و به «فشر در درون طبقه ي برتر» تبديل شد. اين امر سبب شد در طول بيست و پنج سال گذشته خصلت مسخ گراي مذهب در ايران به مراتب افزايش يابد.

براي نخستين بار آخوندها در تاريخ معاصر ايران، نه همدست زرمندان و زورمندان، كه خود از آنها شدند. اين سبب شد كه روحانيت از يك واقعيت مذهبي و فرهنگي به يك واقعيت جامعه شناختي و سياسي و بخصوص، اقتصادي تبديل شود. در سايه ي اين ادغام جديد، روحانيت فرهنگ نويني را وارد طبقه ي برتر كرد كه با ويژگي هاي تاريخي طبقه ي سرمايه دار نوين و مليي ايراني متفاوت بود. خصلت هاي كهنه گراي با ريشه ي فئودالي در روحانيت و نيز بازگشت وسيع بازاریان به داخل طبقه ي برتر و در كنار سرمايه داري باقي مانده از زمان قبل از انقلاب، سبب شد كه ويژگي هاي تازه اي بر طبقه ي برتر در ايران مستقر شود كه تاكنون سابقه نداشته است. آخوندها و بازاری ها كه هيچ درك روشني از مكانيزم هاي توليد و بازتوليد سرمايه نداشتند با برداشتي قومي- قبيله اي-بازاري به غارت و تاراج ثروت ها و انباشتن آنها پرداختند. بيش از 500 ميليارد دلار درآمدهاي نفتي بعد از انقلاب بخشي از خوان يغمائي بود كه اين طبقه ي جديد به جان آن افتاد. ميلياردها دلار ثروت هاي باقي مانده از رژيم شاه در طول دو دهه ي گذشته در داخل و خارج از كشور به جيب اعضاي بلند مرتبه اين طبقه كه در درون مافياهاي رژيم نيز بودند رفت. جريان خصوصي سازي كه از اواخر دهه 60 خورشيدي آغاز شد، بخش مهمي از ثروت هاي عمومي كشور را به مالكيت خصوصي نزديكان رژيم منتقل ساخت. اين در حاليست كه بسياري از بنيادهائي كه به ظاهر متعلق به دستگاه دولتي تعلق دارد نيز در خدمت منافع مالي طبقه برتر عمل مي كنند. بنا به روايت هاي مختلف بنياد مستضعفان بين 30 تا 40 درصد از كل اقتصاد كشور را تحت سلطه ي مستقيم يا غير مستقيم خود دارد. براي اين طبقه ي نو كيسه مهم نبود چه چيز را تبديل به پول كنند : نفت، گاز، طلا، آثار تاريخي، مس، دختران جوان تن فروش، زمين، آب، دريا ...

تركيب سرمايه داري طبقاتي و سرمايه داري دولتي آنچنان شد كه تفكيك اين دو معني ندارد. اين امتزاج و يكي شدن شدت و در جه ي غارتگري طبقه ي برتر را به طور بي سابقه اي

افزایش داد. تا آنجا که در حال حاضر بیش از يك سوم از نفت صادراتي کشور به طور روزانه به حساب دولت نمی رود و فقط به سمت کیسه های دوخته شده از جانب مافیاهای طبقه برتر می رود. افزایشها حکایت از آن دارد که روزانه 1.6 میلیون بشکه از 3.7 میلیون بشکه نفت صادراتي در خزانه ی دولت ثبت نمی شود. هر چند که پول آن میزان صادراتي که ثبت می شود نیز به جیب طبقه-دولت حاکم می رود تا در جهت سلطه بر معیشت جامعه، غارت و سرکوب مصرف شود.

بدین گونه، نظم طبقاتي در طول 25 سال گذشته با گذر زمان هر چه ناعادلانه تر شد و به همین تناسب، خشونت و سرکوب گری رژیم برای تداوم آن و مهار واکنشها افزایش یافت تا هر نوع اعتراض گری نسبت به این نظم نابرابر را خفه کند. باید در نظر داشت که در صورتی که میزان خشونتگري رژیم، به تناسب رشد غارت طبقاتي آن، افزایش نمی یافت دیر زمانی بود که جمهوری اسلامی به ورطه ی سقوط کشیده شده بود. اما برای مقابله با این وضعیت، رژیم جمهوری اسلامی نه به عنوان «نماینده ی طبقه اجتماعی برتر» که به عنوان «جزیی از آن»، همه ی ابزارهای موجود در اختیار قدرتهای چندقدرانه ی خود را برای حفظ این نظم طبقاتي بکار گرفت.

مذهب، آموزش و پرورش، آموزش عالی، هنر، ادبیات، وسایل ارتباط جمعی به کار بديهي جلوه دادن این نظم مشغولند. در فیلم پر سر و صدای «مارمولک» پیامی که در نهایت به بیننده منتقل می شود این است که «خوبه که آدم اهلی بشه». اهلی شدن به معنای سر در مقابل نظم طبقاتي خم کردن، پذیرفتن و عمل کردن به آن، دست از پا خطا نکردن و دم برنیاوردن است. در این فیلم خدا با نظام است و نظام هم تحت حمایت خدا.

□ روشهای تخریب گرانه ی دیگر مانند گسترش بی رویه ی مواد مخدر با همدستی آشکار نهادهای حکومتی و سرگرم ساختن جوانان به انواع مخدرها، سکس و هل دادن آنها به سوی لابیالی گیر و هدر دادن عمر و زندگی جزء لاینفک استراتژی کاهش تنش اجتماعی توسط نظام بود. ضمن آنکه شرایط دشوار اقتصادی و اجتماعی اقشار پایین و متوسط جامعه را آنچنان درگیر خود ساخت که فرصتی برای رشد فرهنگی و اجتماعی آنها فراهم نمی ساخت. یکی از جوانان در داخل کشور در نامه ای برای نگارنده تصویر جامعه را اینگونه ترسیم می کند :

«گرفتار کردن مردم در زندگی روزمره:

مردم مختلف به هر نوعی وقتشان تلف شده و فکر آنها مشغول مسائل متفرقه میباشد. يك عده ای زن و بچه دار و اجاره نشین هستند، باید خرج خانواده را در بیاورند. يك عده ای تنها راه پیشرفت را درس خواند میدانند، فقط درس میخوانند. يك عده ای مریض در خانه دارند، باید به مریضشان رسیدگی کنند. يك عده ای برای موارد مختلف باید به اداره ها بروند و به کاغذ بازی آنها تن بدهند. يك عده ای از جانب همکارشان احساس ناامنی میکنند که میخواهند زیر آب او را بزنند، افکارش مشغول عکس العمل و طراحی نقشهای برای خنثی سازی آن است. يك عده ای وقتشان در ترافیک خیابانها تلف میشود. يك عده ای برای مسافرت به شهرهای دیگر باید دنبال بلیت بگردند. يك عده ای پای منقل و فیلمهای ویدیویی و شو و ماهواره و اینترنت تلف میشود. يك عده ای مجلس و مراسم و میهمانی دارند.»

□ برخی دیگر از دستگاه های ساختار حاکم، مسئولیت محافظت عملي از این نظم را دارند. آنها با هر گونه حرکتی که منجر به زیر سؤال رفتن و اغتشاش این نظم شود به شدت برخورد می کنند. چماقداران، انصار حزب الله، نیروی انتظامی، گارد ضد شورش، وزارت اطلاعات و سایر تشکل های شبه نظامی و موازی در این چارچوب قرار می گیرند. جمهوری اسلامی سالانه ی میلیاردها تومان صرف دستگاه های سرکوب خود می کند. تنها قوه ی قضاییه سالانه حدود 115 میلیارد تومان بودجه به خود اختصاص می دهد تا برای حبس و زندان و شکنجه و اعدام مختل کنندگان نظم حاکم بکار گیرد. هر ساله پای بیش از 800 هزار ایرانی به دستگاه قضایی جمهوری اسلامی کشیده می شود.

نقش خاص طبقه متوسط

در همه جوامع طبقاتی تلاش بر این است که ارتباط و اصطکاک میان طبقه ی برتر و طبقه ی محروم از میان رود. برای همین منظور، تقسیم کار اجتماعی و تبع آن تقسیم هدفمند ثروت ها طوری شکل می گیرد که بتواند برخی از اقشار را میان این دو طبقه قرار دهد و یک نوع واشر اجتماعی را مستقر کند. یک لایه ی امنیتی که باید ساختار طبقاتی را بیمه کند. برای این منظور جامعه ی طبقاتی جهت حفظ امنیت ساختاری خود روی **طبقه ی متوسط** بسیار حساب می کند. طبقه ی متوسط بخشی از جمعیت است که دارای سطح زندگی به طور نسبی مرفه می باشد و در بین طبقه ی برتر و طبقه ی محروم جامعه واقع می شود و به عنوان یکی از ضامن های ساختاری سیستم برای ممانعت از انفجار اجتماعی عمل می کند. این طبقه با ویژگیهای ذاتی و کارکردهای سیاسی خود یکی از مباحث اصلی جامعه شناسی طبقات را تشکیل می دهد. کارکرد سیاسی طبقه ی متوسط از این حیث مهم است که معمولاً ساختار حاکم از آن برای تسهیل و عملی ساختن تسلط خود بر اکثریت جامعه بهره می برد. طبقه متوسط نقش کلیدی و حتی حیاتی را در عملکرد سیستم اقتصادی و اجتماعی طبقاتی بر عهده دارد. اعضای این طبقه مسئولیت گرداندن نهادهایی را بر عهده دارند که با کارکرد خود به تحکیم و تداوم نظم طبقاتی یاری می رساند مانند: ادارات دولتی، نهادهای فرهنگی و آموزش و پرورش. خصلت اجتماعی طبقه ی متوسط این است که آرزوی دستیابی به رده ی طبقه مرفه را دارد و از افتادن به مرتبه ی طبقه ی محروم نگران است. این امر سبب می شود که نسبت به فرادستان خود با احترام و حسرت برخورد کند و در قبال فرودستان خویش به چشم حقارت و رقیب، تمامی خدمتگزاری این طبقه به سیستم نیز از دل این خصلت اجتماعی با ویژگی دوگانه فوق بیرون می آید.

در ایران تحت حاکمیت طبقاتی جمهوری اسلامی نیز به نقش امنیت طبقه متوسط توجه زیادی می شود. دستگاه های دانشگاهی نظام روی این موضوع حساسیت خاصی به خرج می دهند. در مصاحبه ای با خبرگزاری ایلنا «یک مدرس دانشگاه»، به نام محمدعلی الستی، «با اشاره به چگونگی حذف طبقه متوسط در یک جامعه»، خاطرنشان می کند: «این طبقه متوسط است که در یک جامعه توسعه را ایجاد کرده و آن را حفظ می کند، به همین دلیل وجود و تقویت آن نقشی حیاتی برای همه جوامع دارد و آسیب هایی که به توسعه وارد می شود در واقع به کم شدن حجم طبقه متوسط و حذف آن و هر چه بیشتر شدن شکاف طبقاتی می انجامد».³

در حال حاضر وخامت اوضاع اقتصادی در جامعه سبب شده که وضعیت عمومی طبقه متوسط در ایران رو به انحطاط گذاشته و این موضوع روشنفکران و کارشناسان در خدمت نظام را به تکاپو انداخته است. فرد نامبرده در مصاحبه ی خود می گوید: «هر چه میزان توسعه یافتگی کشوری بیشتر باشد، از تعداد طبقه متوسط کم شده و به تعداد طبقه مرفه و کم درآمد اضافه می شود... در این شرایط، جامعه رو به دو قطبی شدن می گذارد و بین طبقات جامعه فاصله ایجاد می شود که این موضوع برای جامعه ما خطر ایجاد می کند.» وی سپس برای اثبات نظرات خود مهر محکومیت بر حقوق محرومان زده آنها را در ردیف طبقه بالای جامعه می گذارد و می گوید: «امروزه در سراسر جهان حفظ و تقویت طبقه متوسط در صدر سیاست های نهادهای بین المللی و دولت ها اعم از توسعه یافته و در حال توسعه است و این اعتقاد وجود دارد که برنامه های کلان جهانی به منظور سعادت بشریت وابسته به این سیاست ها هستند... به عنوان مثال گفته می شود آسیب های زیست محیطی عمدتاً توسط طبقات محروم به صورت از بین بردن جنگل ها برای فروش چوب و یا شکارهای غیرمجاز برای ادامه حیات و ... و طبقات مرفه از طریق کارخانه داری و صنایع آلاینده و نیز بازرگانی و ترویج مصرف گرایی و ... ایجاد می شوند.»⁴

³ <http://www.ilna.ir/shownews.asp?code=120846&code1=3>

⁴ <http://www.ilna.ir/shownews.asp?code=120846&code1=3>

در يك مورد ديگر، «محمد تقی آزاد»، رئيس دانشكده علوم اجتماعي دانشگاه تهران، كه نگران وضعيت و آینده ي طبقاتي و حرفه اي خود نيز مي باشد با اشاره به سقوط اجتماعي طبقه ي متوسط اشاره کرده و مي گوید : « وقتي طبقه متوسط جامعه رو به انحلال و ضعف بگذارد، بحران هاي بزرگ اجتماعي ايجاد مي شود و حرکت هاي توده اي آغاز مي شود... اين حرکت هاي توده اي براي جوامعي كه نظام ثابت اجتماعي دارند بسيار خطرناك است و سبب ايجاد برنامه هاي پر انرژی بر مبنای تخریب مي شود». منظور وي در اینجا از «نظام ثابت اجتماعي» همان « نظام نابرابر طبقاتي» مي باشد. وي سپس به عنوان روشنفکر محافظ نظم حاکم بر جامعه با اشاره به نقش خنثي گرانه ي طبقه متوسط در جلو گيري از بروز قيام هاي اجتماعي محرومان مي گوید : «نقش طبقه متوسط کاهش حرکت هاي توده اي ايجاد شده است وقتي كه اين طبقه حذف شود، اين حرکت ها تندتر و بيشتري مي شود و جامعه را به افول مي كشاند و هميشه جامعه ما از اين حرکت هاي توده اي آسیب دیده است.» آنچه وي نگران آنست همانا بروز جنبش هاي اجتماعي راديكال است كه ساختار طبقاتي و نابرابري ضد انساني درون آن را زير سوال ببرد و بساط رفاه ناشي از غارتگري رابه هم بزند.

يك جامعه شناس ديگر به نام امان الله قرابي در مصاحبه خبرگزاراي ايلنا در مورد «آثار سوء و تبعات اجتماعي حذف طبقه متوسط در جامعه ايران» مي گوید : « از اولين آثار سوء اين مسأله مي توان به شكاف طبقات در جامعه اشاره كرد، طوري كه هيچ خطري جامعه رابه اندازه شكاف طبقاتي تهديد نمي كند... با بهره گيري از شكاف طبقاتي است كه مي توانند جامعه را عليه نظام به تحريك بياورند و مردم را عليه حكومت نظام سياسي به چالش بکشانند. كاري كه دولت آمريكا و گروه هاي زيرزميني در حال حاضر عليه ايران انجام مي دهند.»⁵

اين ابراز نگراني شديد از احتمال بروز انفجار اجتماعي، به دليل نابرابري طبقاتي، اين روزها توجه كارشناسان را به خود جلب کرده است. زيرا علائم يك فاصله ي اجتماعي عظيم ديده مي شود كه حتي يك ساختار قدرت مجهز به دهها دستگاه و نهاد سرکوب و خفقان و وحشت آفريني مانند رژيم كنوني ايران قادر نيست امنيت آینده ي آنرا تضمين كند. همه ي دست اندركاران علوم اجتماعي داخل كشور كه به عنوان ناصح و مشاور و زنگ خطرهاي نظام عمل مي كنند به هشدار دادن پرداخته اند. فريبرز رئيس دانا در مصاحبه اي با خبرگزاراي كار، ايلنا، به «راه كارهائي در خصوص جلوگيري از محدود شدن طبقه متوسط» پرداخته و مي گوید : «راه كارهائي پيشنهادهي من ممكن است كه راديكالي باشد ؛ افراطي نيست، افراطي در واقع عملکرد فعلي اقتصاد كشورست كه اين افراط گرايي چه در سياست هاي دولت و چه عملکرد صاحبان سرمايه رده بالا ديده مي شود... چون انبوه مردم را براي منافع حقير يك گروه محدود و منفعي كه هيچ تاثيري براي رشد اقتصادي و ايجاد اشتغال ندارد فدا مي شوند و بايد جلوي آن گرفته شود و چون دولت نيز در آن افراط كاري مداخله مي كند، اميدي به سياست هاي دولت نيست.»⁶

چندي پيش يونسى وزير اطلاعات جمهوري اسلامي نيز در مصاحبه اي بيان داشته بود كه از اين پس نظام بايد براي مقابله با بحرانهاي اجتماعي آماده شود. خبرگزاراي بي بي سي اين گفته وي را چنين منتقل مي كند : « آقاي يونسى مهمترين چالش آینده ايران را گسست هاي بومي و اجتماعي برشمرد و گفت نگران تحركات قومي است و وزارت اطلاعات همه تحركات قومي را با شدت دنبال مي كند.»⁷

اما بايد دید نظام و افشار محافظ آن اعم از وزير اطلاعات گرفته تا دانشگاهيان در خدمت آن، از چه چز نگرانند. در پايين جامعه چه مي گذرد كه از چندي پيش بالادستي ها را اينگونه به وحشت انداخته است ؟ آیا حفظ ساختار طبقاتي جامعه براي ساختار سياسي آن ناممكن شده است ؟ آیا مكانيزم هاي كنترل اجتماعي ديگر پاسخگوي حفظ ساختاري تا اين حد نابرابر و ناعادلانه نيست ؟ براي اين منظور بايد به موقعيت طبقه محروم و افشار فقير درون آن نگاه كنيم.

⁵ <http://hemid.com/july-04/22dr.html>

⁶ <http://www.avayekar.com/vnews.asp?nid=54>

⁷ http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2004/08/printable/040831_mf_yunesi.shtml

وضعیت طبقه محروم در ایران

طبقات ضعیف در پایین ترین سطوح لایه بندی اجتماعی قرار می گیرند. ویژگی آنها محرومیت از رفاه لازم برای یک زندگی مناسب است. در حال حاضر اکثریت عظیمی از مردم ایران در لایه های مختلف این طبقه جای می گیرند. به گفته معاون توانبخشی سازمان بهزیستی از 5 میلیون نفر از سالمندان کشور 70 درصدشان فقیرند. وی می گوید: «بر اساس خط فقری که هم اکنون از سوی سازمان مدیریت اعلام شده است حتی سالمندان مستمری بگیر نیز زیر خط فقر بوده و سالمندانی که تحت حمایت هستند با کمک هزینه 12 هزار تومان نه تنها زیر بلکه در حداقل زیر خط فقر هستند.»⁸ بر اساس «نظر سنجی ملی» که گزارشی از آن در در روزهای اخیر در روزنامه همشهری چاپ شده است 99 درصد از افراد بیکاری، 95 درصد گرانی و 92 درصد اعتیاد را جزو مهمترین مشکلات اجتماعی می دانند. 62 درصد آنها «تبعیض در حد زیاد در جامعه» را متذکر شده اند.⁹ این آمار حکایتگر وضعیت عمومی زندگی اجتماعی در ایران است. بر اساس گزارش ها «60 درصد از جامعه ی ایران زیر خط فقر زندگی می کنند.» در تهران «20 هزار نفر شب ها، در خیابان ها به سر می برند». بر اساس یک آمار دیگر «40% افراد جامعه دچار سوء تغذیه هستند». بیش از 11 میلیون ایرانی مشکل تهیه نان شب خود را دارند.¹⁰

این وضعیت معیشتی سخت که هر سال نیز بدتر می شود میلیونها ایرانی را در شرایطی قرار داده است که نمی توانند جز به بقای مادیشان به چیز دیگری باندیشند. چرخه ی فقر-جهل- ناتوانی آنچنان به رویشان بسته شده که بسیاریشان ترجیح می دهند به کام خودکشی و خود سوزی فرو روند. فقر اعتیاد، بیسوادی، جهل اجتماعی، ضعف فرهنگی، اختناق و کنترل های امنیتی، تشنگی اجتماعی، نبود اعتماد عمومی، فروپاشی پایه های اخلاقی جامعه و ... باعث شده است که هیچ نیروی بالفعلی برای برانگیختن یک جنبش اعتراضی عمومی شکل نگیرد.

این در حالیست که فقر عمومی به سمتی می رود که هرم طبقات اجتماعی در حال از دست دادن توازن خود می باشد: انباشت شدید ثروتها در بالای هرم، از میان رفتن یا تضعیف نقش میانی طبقات متوسط و فقر مفرط در لایه های پایین. این عدم توازن حکایت از آن دارد که بستر طبقاتی جامعه مستعد حرکت هایی رادیکال است که سقف تحمل نابرابری طبقاتی، تعیین گر آغاز آن می باشد. تمامی هشدارهایی که در بالا از جانب مقامات دولتی یا دانشگاهی به آن اشاره شد بیانگر آنست که جامعه ی ایران آستان یک جنبش رادیکال است که می تواند از دل یک انفجار اجتماعی برآید. فهم مواضع سیاسی سازمان ها و افراد بدون در نظر داشتن این منظر طبقاتی بسیار مصنوعی و ذهنی خواهد بود. در سایه ی فهم طبقاتی مواضع سیاسی می توانیم آرایش جامعه شناختی نیروهای سیاسی در داخل و خارج از کشور را درک کنیم. در اینجا است که خواهیم دید در وراي تقسیم بندی های ظاهری، بسیاری از نیروهای به ظاهر متخالف و متضاد در داخل یا بیرون از اپوزیسیون با یکدیگر اشتراک دیدگاه طبقاتی پیدا می کنند. در اینجا است که برخی از نیروهای درون و بیرون از رژیم با یکدیگر همسویی طبقاتی نشان می دهند. با یک دید عمیق طبقاتی روی صف بندی هاست که قادر می شویم تفاوت ماهوی - بشنوید تفاوت طبقاتی - نیروهای مختلف سیاسی را درک کنیم و بیهوده دل به شعارها و تنازعات ظاهری نبندیم. تفاوت هایی که همیشه در صحنه واقعی سیاست به سرعت اهمیت و تاثیر خود را به رخ همه متوهمان خواهد کشید.

⁸ باید توجه داشت که 12 هزار تومان معادل 14 دلار در ماه و یا 46 سنت در روز می شود که از پایین ترین درآمدهای فقیر ترین کشورهای جهان است.

⁹ روزنامه همشهری روی اینترنت 15 شهریور 1383

¹⁰ <http://www.peiknet.com/1383/page/11ord/p377amar.htm>

صف بندی های سیاسی در پرتو صف بندی های طبقاتی

نگرش طبقاتی ما را دعوت می کند که به مجموعه ی نیروهای سیاسی در وراي خط بندی اپوزیسیون / غیر اپوزیسیون بپردازیم. براساس يك تحليل طبقاتي از نیروهای سیاسی داخل و خارج از کشور می توانیم این نیروها را به 4 دسته زیر تقسیم کنیم :

1) نیروهای که خواهان حفظ ساختار طبقاتی و تحکیم عملکرد کنونی آن هستند : این جناح در برگیرنده ی شکل ها و افرادی است که از حیث طبقاتی مشغول بهره بردن از موقعیت کنونی هستند و نمی خواهند که این موقعیت عالی و بی سابقه از دست رود. کلیه ی شکل های راست رژیم مانند هئیت متلفه، حزب آبادگران و به طور کلی جناح راست رژیم خواهان این برخورد هستند. از دیدگاه آنان باید تمامی قدرتهای چهارگانه ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در قبضه ی طبقه برتر کنونی باشد تا کمترین تغییر طلبی نامطلوب را سرکوب و اجازه ی زیر سؤال رفتن نظام استثمار طبقاتی را از هر مخالفی سلب کنند. این نگرش بیانگر دیدگا های طبقه برتر جامعه ایرانی می باشد بخشي از این طبقه از حیث جغرافیایی در خارج از کشور به سر می برند.

2) نیروهایی که خواهان حفظ ساختار طبقاتی و اصلاح عملکرد آن می باشند : این نیروها طیف بسیار عظیمی را شامل می شوند که شامل نیروهای درون رژیمی و برون رژیمی می شوند. آنها چندان حساسیتی نسبت به ساختار طبقاتی ندارند اما مایلند تغییراتی در ساختار سیاسی حاصل شود تا مدیریتی عقلایی تر بر روابط نابرابر طبقاتی سوار شود. آنها می دانند که استثمار و اختناق با هم نمی تواند دیري پاید اما چون نمی خواهند به استثمار دست بزنند مایلند اختناق تا حدی کاهش یابد. کلیه ی نیروهای سیاسی، غیر از راست افراطی، در داخل کشور و نیز بخش های مهمی از راست «اپوزیسیون» در خارج از کشور در این راستا حرکت می کنند. اندک تفاوتی که میان آنهاست در مورد میزان اصلاح ساختار سیاسی می باشد. این نیروها بیانگر نظرات و خواست های لایه هایی زیرین طبقه ی برتر و بخصوص لایه های بالای طبقه متوسط می باشند.

3) نیروهایی که خواهان اصلاحاتی در ساختار طبقاتی و بالتبع اصلاح عملکرد آن هستند. این طیف بخش مهمی از نیروهای ضد رژیم را در اپوزیسیون غیر رادیکال در بر می گیرد. کلیه ی نیروهایی که خواهان تغییر رژیم از طرق مسالمت آمیز هستند در این چارچوب قرار می گیرد. اینها نیروهایی هستند که به دنبال کنار زدن رژیم با روش هایی مانند فراندن می باشند. هر چند این نیروها حرف از سرنگونی رژیم نیز می زنند، لیکن بدنبال آن هستند که نه از طریق توان مردم، بلکه با جلب حمایت قدرتهای خارجی مانند ایالات متحده، اتحادیه اروپا و یا با حضور سازمان ملل متحد به این مهم فائق آیند. این نیروهای با وجود آنکه در خود جریانهای گاه متضادی را در بر می گیرند اما در يك چیز اشتراك نظر دارند و آن اینکه به نیروهای توده ای متشکل از طبقات محروم و پایین جامعه باور ندارند و در رادیکال ترین حالت مبارزه حداکثر يك استفاده ی ابزاری از برخی نیروهای مردمی برای نیازهای مقطعی و حتی نمایشی برایشان کافی است، هدف آنها نه تغییرات اجتماعی و طبقاتی بلکه تغییرات سیاسی است. آنها مشروعیت حضور خود را نه در میان مردم کوچه و خیابان ایران، بلکه در راهروهای کنگره ی آمریکا و یا پارلمان اروپا می جویند. در گفتارها و گفتگوهای خود نیز دائم بر اهمیت نقش شان برای جلوگیری از حرکت های رادیکال در ایران و کنترل اوضاع در مقابل يك انفجار اجتماعی وسیع تاکید دارند. برای آنها مهم نیست که توده های مردم ایشان را به قدرت می رسانند یا اراده ی دولت بوش بعد از انتخابات دوم نوامبر آمریکا ؛ آنچه که می خواهند تسهیلات برای صاف کردن راه رسیدن به قدرت است.

اینکه آنها به توده ها روی نمی آورند به این خاطر است که نمی خواهند منطق طبقاتی جامعه را زیر سؤال ببرند، می خواهند مدیریت آینده آن به ایشان واگذار شود.

آن بخش از نیروهایی نیز که با وجود تاریخچه مردمی خویش اخیراً - از سر اجبار یا اختیار- به این طیف پیوسته اند فاقد ابزارهای محتوایی لازم برای درک و فهم ویژگی‌های جامعه شناختی جهان اجتماعی فقرا و محرومان هستند و لذا نمی‌توانند با آنها ارتباط سیاسی برقرار کنند. فقر فاقه‌ی توده‌ها برای آنها آمار و گزارش است نه کانالی برای فهمی نوین و روزآمد و درک متقابل میان تشکیلات سیاسی و پایه‌های اجتماعی بالقوه‌ی آن. پیوستن به ایده‌ی رفراوند و ویژگی و شاخص همه‌ی این نیروهای جدا افتاده از توده‌هاست. آن هم رفراوند زیر نظر سازمان ملل متحد. چنین ویژگی در دنیای امروز سیاست یک کد روشن می‌باشد. معنای این کد دوری و تبری جستن از سرنگونی قهرآمیز رژیم حاکم است. حضور سازمان ملل متحد به عنوان نهاد بین‌المللی و ابزار جهانی تحت تسلط قدرتهای سرمایه‌داری جهانی (اروپا، آمریکا، ...) به معنای پذیرش فرمول «تعویض رژیم» است و نه «تغییر رژیم». تعهدات اپوزیسیون در مقابل سازمان ملل متحد برای شرکت در فرایند برگزاری همه‌پرسی تعویض رژیم شامل موارد روشنی است که چارچوب تغییرات آینده را از قبل تعیین می‌کند. سازمان ملل خط قرمزهای حافظ روابط طبقاتی را تعیین و مشخص خواهد کرد: حفظ ثروت‌های بر باد رفته‌ی ملت به بهانه‌ی احترام به حق مالکیت خصوصی، گریختن جنایتکاران و غارتگران و متجاوزان به حقوق و حق خلق به بهانه‌ی حفظ صلح اجتماعی و تلاش برای «آشتی ملی»، عدم امکان اعمال دگرگونی‌های اساسی در استراتژی‌های راهبردی نظام موجود، ...

در یک کلام رفراوند یعنی جابجا ساختن قدرت از بالای سر مردم برای اعمال یک مدیریت نوین بر روابط طبقاتی حاکم بر جامعه. اینها همگی از توابع پذیرش فرمول «رفراوند زیر نظر سازمان ملل متحد» است. آنها که با معرفی این شعار به عنوان «شعار مردم» می‌خواهند به استراتژی «کسب قدرت سیاسی» به هر بهایی ادامه دهند تنها، نماینده‌ی بخشی از لایه‌های میانی طبقه‌ی متوسط هستند که خواهان چنین نوع از تغییری هستند. طبقه‌ی متوسط به دلیل خصلت محافظه‌کار خود می‌خواهد ضمن آنکه تغییری بنیادین در جامعه روی ندهد، وضعیت عمومی زندگی اقتصادی و اجتماعی آنها حداکثر با تغییر سیاسی بهبود یابد. این واقعیت برای هر مبارزی در داخل کشور مشهود است.

در حال حاضر اغلب نیروهای سلطنت طلب، مشروطه خواه، ملی گراها، نیروهای «چپ» معتدل و میانه رو و یا مجاهدین در این «جبهه‌ی طبقاتی» قرار می‌گیرند. عنصر اجتماعی مشابه میان این نیروهای متفاوت خاستگاه طبقاتی کمابیش مشترک نیروهای بدنه و کادرهای این نیروها می‌باشد. هر تشکل سیاسی از خصلت طبقاتی غالب بر خود تاثیر مستقیم می‌پردازد.

4) نیروهایی که خواهان تغییر بنیادی ساختار طبقاتی و توابع آن می‌باشند. این نیروها بدنال آن هستند که با سرنگون سازی «قهر آمیز» رژیم جمهوری اسلامی به دست توده‌های محروم و ستمدیده‌ی مردم زمینه‌ی تغییر آفرینی اساسی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را فراهم کنند. این گرایش روی این ایده استوارست که «شکل و نوع سرنگونی تعیین کننده‌ی چشم انداز و عمق دگرگونی‌هایی است که می‌توان بعد از آن انتظار داشت». به همانگونه که رفراوند زمینه را برای حفظ ساختار طبقاتی از طریق تعویض رژیم فراهم می‌سازد، به همان ترتیب سرنگونی از طریق قیام توده‌ای مسلحانه زمینه را برای دگرگونی‌های زیر ساختی فراهم می‌کند. تا زمانی که ماشین امنیتی، انتظامی رژیم از کار نیافتد رژیم آینده، هر که می‌خواهد باشد، نمی‌تواند به خود اجازه‌ی تصمیمات و اقداماتی مانند خلع مالکیت از کلان سرمایه داران، مصادره‌ی اموال غارتگران، دستگیری و محاکمه‌ی مسئولان جنایت و غارت و تجاوز به جان و حریم توده‌ها را بدهد. با وجود نهادهای امنیتی و انتظامی متعلق به رژیم گذشته اینگونه از اقدامات رادیکال ناممکن و یا بسیار مشروط و ناپایدار خواهد بود. زیرا منافع و تعلق طبقاتی افسران بلند پایه و فرماندهان عالی‌رتبه‌ی این نیروها آنها را به مدافعان سرسخت ساختار نابرابر طبقاتی جامعه تبدیل می‌کند. شرکت فرماندهان ارتش و سپاه در قویترین مافیاهای طبقاتی کشور نمود

مشخصی است از وابستگی آنها به حفظ امتیازاتی که ماجرای فرودگاه خمینی یک نمونه‌ی ابتدایی از آن است.

این طیف از نیروهای خواهان مبارزه‌ی قهر آمیز به نوعی، خواست طبقه‌ی پایین جامعه را نمایندگی می‌کنند، هر چند که بخش بسیار اندکی از این نیروها رابطه‌ی مستقیم و ارگانیک با توده‌های میلیونی حاضر در این طبقات در داخل کشور دارند. این نوع از تغییر خواست اکثریت بزرگی از جامعه است که شامل لایه‌های مختلف محروم و ستمکش جامعه هستند. هر چند که استبداد خونین و فقر فرهنگی مانع از این می‌شود که این خواست به صورت واضح و روشن فرموله شود، اما واقعیت طبقاتی جامعه چنین نوع از تغییری را به عنوان پاسخ نیاز اکثریت جامعه ایجاب می‌کند. انحصار طبقاتی رسانه‌های ماهواره‌ای سبب شده است که این اکثریت ستمکش جامعه‌ی ایرانی از هر نوع امکان ارتباطات جمعی برای بیان خواست‌هایش محروم باشد. جو حاکم بر این رسانه‌ها که همگی در خدمت نمایندگان سیاسی یا فرهنگی طیف‌های طبقاتی سه‌گانه‌ی نخست در تقسیم‌بندی بالا قرار دارند باعث شده است که همگی آنها از این گفتمان رادیکال، که شکستن ساختارها را مد نظر قرار می‌دهد، فرار کنند. درست به همین خاطر است که سال‌های سال تلاش این رسانه‌ها، که به ظاهر در پی برانگیختن یک حرکت سراسری هستند، به جایی نرسیده است. این رسانه‌ها تا حد زیادی در دنیای اجتماعی و سیاسی طبقه‌ی متوسط فعالیت می‌کنند. طبقه‌ی ای که به دلیل خصلت محافظه‌کار خود قادر به ایجاد هیچ حرکت رادیکال و خطر آفرینی نیست.¹¹ نیروهای فداکار در طبقه‌ی محروم هستند که یا به این رسانه‌ها دسترسی ندارند یا پیام آنان را حرف خود نمی‌بینند.

وظیفه سازماندهی مبارزه‌ی رادیکال در راستای منافع طبقه محروم ایرانی به عهده نیروهای است که در قالب تشکل یا منفرد همچنان از ابراز اینکه خواهان سرنگونی «قهر آمیز» رژیم از طریق «مبارزه‌ی مسلحانه‌ی مردمی» هستند ابایی ندارند و در عمل نیز در جهت تحقق آن تلاش می‌کنند.

ریشه‌ی طبقاتی مبارزه‌ی رادیکال

این بدیهی است که تغییر آفرینی در هر جامعه‌ای از روش‌های متناسب با توان تاریخی و ظرفیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن پیروی می‌کند. شورش، قیام، جنبش، و انقلاب از جمله اشکال اجتماعی حرکت‌های جمعی تغییر آفرین می‌باشند. در کنار این‌ها «نبرد مسلحانه توده‌ای» به عنوان یکی از اشکال عمده و مطرح حرکت‌های رادیکال اجتماعی مطرح است. این نوع از نبرد را نباید با «مبارزه‌ی مسلحانه تشکیلاتی» که معمولاً در کادرهای محدود یک سازمان سیاسی-چریکی باقی می‌ماند یکی دانست. شکل سازمانی مبارزه‌ی مسلحانه زمانی کارآیی دارد که نیاز به «پیشاهنگ» است تا در یک شرایط عینی مشخص، شرایط ذهنی توده‌ای را به آن نوع مبارزه‌ی ایجاب می‌کند. اما شرایط کنونی حالت عکس دارد. این توده‌های به جان آمده‌ی مردم ایران هستند که دارای شرایط ذهنی مناسب برای یک مبارزه‌ی قهرآمیز هستند و این بار این تشکل‌های سیاسی ما هستند که باید کوشش کار سیاسی خود را با این خواست اجتماعی تطابق دهند. اخبار هفته‌های گذشته حکایتگر بروز عملیات مسلحانه‌ی خودجوش در بسیاری از شهرهاست. نمونه‌ی حمله و خلع سلاح یک کلانتری در مرکز شهر اصفهان و نیز اخبار متعدد حمله به نیروهای رژیم در کردستان حکایتگر پتانسیل بالای مردمی برای پیوستن به این

¹¹ یک دانشجوی فعال از داخل کشور مشاهده‌ی خود از رفتار سیاسی دانشجویان طبقه‌ی متوسط را در دانشگاه در نامه‌ای به نگارنده اینگونه وصف می‌کند: « دانشجویان دانشگاه‌های تهران یک بخش بزرگشان از طبقه متوسط روبه بالا هستند و انگیزه‌ی آنچنانی برای کارهای رادیکال ندارند و چنانچه گرفتار شوند کمتر مقاومت خواهند کرد. با اینکه شرایط کار برای بسیاری فراهم نیست ولی باز می‌کوشند پس از پایان دوره دانشگاه در بازار کار جایی برای خود دست‌پا کنند و شانس بالا رفتن در طبقه اجتماعی خود را با کوشش‌های سیاسی از دست ندهند. در میان طبقه متوسط رو به پایین هم این گرایش هست که ولو شده تکه استخوانی از شرایط نابسامان اقتصادی بدست آورند و سرشان بی‌کلاه نماند.»

شکل از مبارزه است.¹² مبارزه ای که به طور عملی یگانه پاسخ ممکن به سرکوب همه جانبه ی رژیم در مقابل سایر اشکال اعتراض گری شده است. اما از این سوی شاهدیم که حتی سازمانهای مسلح کرد تحت تاثیر جو وحشت آفرین حضور نظامی آمریکا در عراق حاضر نیستند از این فرصت تاریخی بی نظیر و آمادگی اجتماعی بالا برای فعال ساختن مبارزه ی مسلحانه ی توده ای در کردستان بهره برند.

بعنوان نتیجه گیری

ساختار طبقاتی جامعه ایرانی با سه بخش عمده ی طبقه برتر، طبقه متوسط و طبقه محروم در اوج نابرابری اجتماعی و اقتصادی خود به نسبت یکصد سال گذشته به سر می برد. این درجه از نابرابری اجتماعی به زودی مبارزه ی سیاسی را به شدت تحت تاثیر نبرد طبقاتی در حال فعال شدن قرار خواهد داد. بسته به جایگاه و دیدگاه طبقاتی خود، هر نیروی سیاسی در حال تعیین کردن است که چه نوع و چه درجه از تغییر را در رابطه با این وضعیت انفجاری می طلبد. در حالیکه نیروهای متعلق به طبقه ی مرفه سعی در حفظ منطبق طبقاتی غارتگر حاکم بر جامعه ی ایران دارند، طیف وسیعی از نیروهای سیاسی متعلق به طبقه ی متوسط در تلاشند با استفاده از روشهای اصلاحات یا رفراندم، مانع از رسیدن جامعه به آن نوع از قیامی شوند که با خود، تغییر بنیادین منطق نابرابر ساختار طبقاتی جامعه را به همراه دارد. نمایندگان طبقه ی متوسط در تلاشند تا با اصلاح یا حداکثر، تعویض رژیم، باردیگر روابط دارای ماهیت نابرابر و استثماري میان طبقات را در يك قالب سياسي نوین تحت مدیریت جدید قرار دهند. مدیریتي که از حالا برای جلب رضایت سرمایه داری جهانی خصلت جلوگیری از انفجار اجتماعی را به عنوان نقطه ی قوتش ارائه می دهد.

این در حالیست که مبارزه ای که اکثریت عظیم و محروم جامعه ی ایران می طلبد مبارزه ای است رادیکال و ساختارشکن که اجازه دهد میلیاردها تومان ثروت، که توسط طبقه ی برتر از سفره و دهان آنان به غارت رفته است، به صاحبان اصلی اش، یعنی میلیونها ایرانی دردمند و فقیر، بازگردد و يك منطق انسانی و عدالت جویانه ی جدید بر ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور حاکم گردد. این نوع از مبارزه که مطلوب اکثریت جامعه ایرانی است از حمایت علنی و عملی اقلیتی بیش در میان نیروهای سیاسی اپوزیسیون برخوردار نیست. این راز جامعه شناختی دوام يك ربع قرن رژیم است. برای پایان دادن به عمر حاکمیت غارتگر جمهوری اسلامی و آغاز دگرگونی های زیربنایی، راه حل واقع گرایانه، پیوستن تشکل ها و فعالان سیاسی مردمی به این مسیر استراتژیک مبارزه است. مسیری که با واقعیت طبقاتی جامعه در بخش اکثریت و فاقد نماینده ی خود همخوان است (طبقه ی محروم)، نه با خواست های اقلیتی که اکثریت نماینده را در صف فعالان سیاسی اپوزیسیون دارد. (طبقه ی متوسط)

اما نمی توان این امر را نیز از نظر دور داشت که در گام نخست، نمایندگان سیاسی این طبقه محروم و مبارزه ی رادیکالی که می طلبد، باید از میان فعالان برخاسته از خاستگاه های طبقاتی متفاوت به روی صحنه آیند تا زمینه برای شکل گیری بازیگران سیاسی فعال در دل لایه های مستعد طبقه ی محروم شکل گیرد. این تنها با اتکاء به شعور اجتماعی فرد است که می توان از او انتظار داشت با اعمال يك دید فرا طبقاتی بر محدودیت های نگرش ناشی از خاستگاه طبقاتی خویش، به جبهه ی دفاع از منافع محروم ترین و رنج کشیده ترین طبقه ی جامعه بپیوندد. تا زمانی که چنین افراد و نیروهایی در مقطعی از تاریخ سیاسی ایران شکل نگیرند، روند تولید و بازتولید ساختار طبقاتی نابرابر در ایران همچنان ادامه خواهد یافت. يك بار تحت پوشش سلطنت پهلوی، بار دیگر تحت لوای جمهوری اسلامی و سپس شاید تحت عنوان جمهوری لائیک و دمکراتیک. آنچه در این میان بدون تغییر عمده ای می ماند ماهیت استثمارگرانه و ضد انسانی روابط طبقاتی در ایران است. پیدایش اینگونه فعالان سیاسی رها از دیدگاه طبقاتی خویش، نه خودبخودی است و نه جبری. به درك و شعور و اراده ی هر کس بستگی دارد. و بخصوص به عمق احساس همدردی با آنانکه برای پاسخگویی به بدیهی ترین نیازهای خود با دهها مشکل طاقت فرسا مواجه اند. آیا باید گرسنگی کشید تا درد میلیونها

¹² <http://www.zagros.info/Gozaresh/Gozaresh-html/gozaresh-2004-50.htm>

ایرانی را که هر شب با شکم خالی سر بر بالین می گذارند، درک کرد؟ آیا باید در کنار خیابان خوابید تا درد کودکان خیابانی را در سرمای شب های زمستان سرد تهران فهمید؟ پاسخ به هر کس بستگی دارد، اما زمانی که می بینیم فقرای جامعه ما در مثلث جهل، سرکوب و محرومیت گرفتارند چگونه می توان با حداقل حس نועدوستی، سرنوشت آنان را نادیده گرفت؟ میلیونها ایرانی تحت استثمار مضاعف در انتظارند تا شاید روزی شمار مهمی از ایرانیان به درک این واقعیات آنها نائل شوند. قرنهایست منتظرند.

مشکل عمده در این میان این است که با گذر زمان، نوع، سبک و سطح زندگی بسیاری از مبارزین سیاسی در خارج از کشور، حتی آنان که به سازمانهای رادیکال تعلق دارند، سبب شده است که آنها به طور ناخواسته تحت تاثیر دیدگاه های طبقاتی پایگاه اجتماعی جدید خویش در کشور میزبان قرار گیرند. بسیاری، آنچنان در مشغله های فردی یا خانوادگی غرقند که جز در یک مراسم سالانه ی سیاسی در کار دیگری نمی توانند شرکت کنند. هر چند سال یکبار دور هم جمع می شوند یک اتحاد، جبهه، آترناتیو و یا چیزی شبیه به این تشکیل می دهند تا وجدان سیاسی خویش را مدتی آرام کنند و باز به روز مره گی های دیگر مشغول می شوند تا چند سالی دیگر. با نزدیک شدن بیست و ششمین سال حیات جمهوری اسلامی در می یابیم که این نوع از مبارزات شکل گرا به دلیل ماهیت طبقاتی خویش از رادیکالیسم نظری و عملی کافی برای سرنگون سازی و یا حتی تغییر مسالمت آمیز رژیم برخوردار نیست. به طور عینی و اصولی، جمهوری اسلامی به دلیل این ادغام دولت / طبقه از آن نوع رژیم هایی نیست که بتوان آنها را با مبارزه ی غیر رادیکال و باصطلاح مسالمت آمیز پایین کشید. زیرا منافع طبقه ی حاکم و دولت حاکم به اندازه کافی قابل تفکیک نیست که چیزی به اسم جامعه مدنی بتواند از شکاف میان این دو استفاده کرده و قدرت سیاسی را از دست طبقه حاکم بیرون کشد. چون این دو، یعنی طبقه ی حاکم و حاکمیت طبقاتی یکی هستند، هر گونه تغییری در ساختار های قدرت ترس تغییر آفرینی در ساختار طبقاتی جامعه را ایجاد کرده و رد می شود. برای همین نیز رژیمی با این بافت اجتماعی کمترین انعطافی نمی تواند از خود نشان دهد. حتی اگر معماران این تغییرات مصلحتی و محدود افرادی مانند سعید حجاریان از بنیانگذاران نهاد اطلاعاتی و امنیتی رژیم باشند. سقف تحمل تغییر پذیری چنین رژیمی بسیار پایین و در مواقع بحرانی، مانند شرایط کنونی، صفر است. به همین خاطر نیز یا نباید خواب هیچ تغییر رژیمی را در ایران دید و یا باید با دیدی واقع گرایانه، راه مناسب را برای سرنگونی رژیم برگزید. راهی که، با توجه به متغیرهای توضیح داده شده در بالا، نمی تواند چیزی جز مبارزه ی قهر آمیز توده ای باشد. از طرفی هم این روش رادیکال نمی تواند مطلوب نیروهایی باشد که وابستگی طبقاتی شان به آنها اجازه نمی دهد وارد مبارزه ای شوند که ساختارهای زیر بنایی و بخصوص ساختار طبقاتی جامعه را زیر و رو خواهد کرد.

بدین ترتیب، امروز به طور نظری و بخصوص از حیث عملی مناسب ترین راهی که برای ساقط کردن رژیم و ایجاد دگرگونی در ایران پیش روی است قیام مسلحانه ی توده ای می باشد. هر تلاشی برای توسعه و ترویج راههای دیگر مانند فراندوم و از این قبیل، مصداق بارز هدر دادن فرصت ها و پشت کردن به خواست مبارزاتی و منافع اکثریت ستمدیده ی جامعه ی ایرانی است.

در یک کلام، فهم صف بندی های سیاسی در داخل و خارج از کشور با مراجعه به این صف بندی های طبقاتی عینی تر و ملموس تر می شود و به هریک از ما اجازه می دهد که بدانیم به عنوان فعال سیاسی یا علاقمند به شرکت در شکل دهی آینده ی کشورمان، در وراي برچسب های سیاسی سنتی و تقسیم بندی های معمول تشکیلاتی و جناحی، در کدام جبهه ی طبقاتی ایستاده ایم.

* *